



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹

مصادف: ۲۰ جمادی الاولی ۱۴۳۱

جلسه: ۱۰۰

موضوع کلی: تقسیمات حکم شرعی

موضوع جزئی: اجزاء حکم ظاهری

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در اجزاء امر ظاهری از ماموریه به امر واقعی بود، اگر کسی بر طبق مؤدای اماره عمل کرد و بعد کشف خلاف شد آیا لازم است در داخل وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند؟ یا اگر بر طبق مؤدای اصول عملیه عمل کند آیا مجزی است؟ بیان کردیم سه قول در این بحث وجود دارد، برای روشن شدن تفصیلاتی که در این مسأله وجود دارد اشاره شد که صور و شقوقی در این مسأله قابل تصویر است که تفصیل آن در جلسه گذشته بیان شد.

خلاصه اقوال در مسأله

قول مرحوم آخوند

مرحوم آخوند خراسانی در موارد اصول عملیه جاری در موضوعات تکلیف یا متعلق تکلیف، قائل به اجزاء می باشد و می فرماید اگر اصل عملی به گونه ای باشد که منقح موضوع یا متعلق تکلیف است این مقتضی اجزاء می باشد اما در مورد اماراتی که منقح موضوع یا متعلق تکلیف هستند می فرمایند مجزی نیست، البته بنا بر قول به طریقت. ولی در اماراتی که منقح موضوع است یا منقح متعلق تکلیف است بنا بر مسلک سببیت قائل به اجزاء هستند مثال های آن روشن است اصلی که منقح موضوع باشد مثل اصالة الطهارة ای که در لباس مشکوک شخص نمازگذار جاری می شود، اماره ای که منقح موضوع است مثل بینة قائم بر نجاست آب یا طهارت لباس. در مورد این نحو از اصول می فرماید ما قائل به اجزاء هستیم، در اماراتی که مربوط به موضوع یا متعلق تکلیف است بنا بر مسلک طریقت قول به عدم اجزاء و بنا بر مسلک سببیت قول به اجزاء را می پذیرند. در مورد اماراتی که در احکام شرعیه جاری می شوند قائل به عدم اجزاء مطلقا بر هر دو مبنا. پس تفصیل ایشان به این صورت است که بین اصول و اماراتی که در موضوعات جاری می شوند و اصول و اماراتی که در احکام جاری می شوند، تفصیل دادند؛ در احکام، حکم اصول و امارات یکی است (عدم اجزاء)، اما در مورد موضوعات در مورد اصول فرمودند مجزی است در امارات تفصیل دادند بین مسلک سببیت و مسلک طریقت که حکم آن بیان شد.^۱

قول محقق نائینی

مرحوم نائینی به نحو دیگری می فرماید شقوقی که ایشان ذکر می کنند زیادتیر از شقوق مرحوم آخوند است. که اگر همه شقوق ایشان بیان شود طول می کشد اما اجمالا ایشان در مورد امر ظاهری شرعی که مؤدای امارات است در باب احکام کلیه شرعیه در فرض انکشاف خلاف قطعی (گفته شد یکی از جهاتی که حالات مختلفی ایجاد می کند ظنی یا قطعی بودن انکشاف خلاف می باشد) قائل به عدم اجزاء می باشد مثلا اگر مجتهدی خیر واحدی برایش قائم بشود که در

۱. کفایة الاصول، ص ۸۷، چاپ آل البیت

نماز یومیه سوره واجب نیست و مجتهد به آن فتوی دهد، بعد به یک خبر متواتر قطعی کشف شود که سوره در نماز واجب بوده می فرمایند که مجزی نیست نه برای مجتهد نه مقلدین مجتهد و باید در داخل وقت اعاده و در خارج وقت قضا شود. در مورد اماراتی که در موضوعات قائم می شود مانند بینه قائل به عدم اجزاء هستند، صور مختلفی بیان کرده اند ولی حکم اینها تقریباً یکسان است منتهی چون بیان متفاوت بوده ایشان در هر فرضی مستقلاً یک نحو بیان را ارائه دادند. در مورد امر ظاهری شرعی که مؤدای اصول عملیه شرعیه است مانند قاعده طهارت و استصحاب قائل به عدم اجزاء است و فرقی بین شبهات حکمیه و شبهات موضوعیه در فرض انکشاف خلاف قطعی نمی گذارد که با نظر مرحوم آخوند متفاوت می باشد، چون مرحوم آخوند بین اصول جاری در احکام و موضوعات فرق گذاشتند.

همچنین در فرض انکشاف خلاف ظنی چه در مؤدای اصول چه در مؤدای امارات قائل به عدم اجزاء می باشند، در مورد امر ظاهری عقلی (که شامل علم و ما یلحق به من الاصول العقلیه می شود) هم قائل به عدم اجزاء هستند، در تمام صور ایشان قائل به عدم اجزاء بودند همچنان که ملاحظه فرمودید. امر ظاهری شرعی شامل امارات و اصول عملیه شرعیه می شود، امر ظاهر عقلی در اصول همان اصول عملیه عقلیه است مانند برائت عقلی، تخیر عقلی اما در امارات منظور از امر ظاهری عقلی علم و قطع می باشد.^۱

قول مرحوم محقق عراقی

ایشان به نوعی ضمن توجه به تفصیلاتی که در بیان مرحوم نائینی و استادشان مرحوم آخوند است خودشان نیز یک فرض جدیدی را مطرح می کند ایشان در مورد اجزاء اتیان به مامور به ظاهری از واقع در فرض کشف خلاف می فرماید اگر آن مامور به مؤدای امارات باشد در فرض طریقت به نحو مطلق ما قائل به عدم اجزاء هستیم به عبارت دقیقتر (لا یقتضی الاجزاء) اقتضاء اجزاء در آن نیست. اما بنا بر مسلک سببیت به معنای مصلحت سلوکیه شیخ نه به معنای سببیت باطل می فرماید این مقتضی ایجاد عمل بر طبق مودی است و لذا در صورت کشف خلاف ما قائل به اجزاء می شویم. و در برخی صور دیگر می فرماید: با توجه کنیم که این اماره و دلیل ما آیا به لسان تتمیم کشف است یا به لسان تنزیل مودی است یا لسان دیگری است. اگر لسان دلیل لسان تتمیم کشف بود قائل به عدم اجزاء می شویم، اگر به لسان تنزیل مودی به منزله واقع بود ما قائل به عدم اجزاء می شویم الا در یک فرض که آنجایی است که لسان، لسان توسعه حقیقی در امر واقعی باشد بگونه‌ای که شامل واقع و ظاهر با هم شود. این بر طبق سببیت به معنای مجاز آن اما بر طبق سببیت محال اجزاء امر واضحی است اگر کسی قائل شد که اماره باعث ایجاد یک مصلحت شده چه مسلک معتزلی چه مسلک اشعری، واقع را تغییر می دهد عما هو علیه، واقع و رای مؤدای اماره چیزی نیست. پس طبق مسلک سببیت باید ملتزم به اجزاء بشویم بنا به نظر ایشان و این واضح است چرا که کشف خلاف معنی ندارد، اما مرحوم آخوند در امارات و اصول که در احکام شرعیه جاری می شوند قائل به عدم اجزاء شدند چه بنا بر مسلک سببیت چه طریقت، فرق بین این دو نظر شاید ناز این جهت باشد که نظر ایشان به سببیت جائز است والا در سببیت باطل باید قائل به اجزاء شویم.

مرحوم محقق عراقی در مورد اصول عملیه هم تفصیل می دهند می فرمایند آنها که به لسان تنزیل است مانند استصحاب ما قائل به عدم اجزاء می شویم، آنها که به لسان رفع مشکوک است مانند حدیث رفع با مواردی که لسان،

^۱ فوائد الاصول، مجلد اول، (ج ۲ و ۱) ص ۲۴۶ تا ۲۵۹

لسان اثبات صغری برای یک کبرای کلی است که از ادله واقعیه استفاده می شود مانند قاعده حلیت و طهارت فرق می گذارند، در مورد استصحاب شقوق مختلفی را مطرح می کنند.

در مورد مثل حدیث رفع و حدیث حجب و آنها که به لسان رفع مشکوک است ایشان قائل به عدم اجزاء است. بطور کلی اگر بخواهیم کلام بزرگان را مقایسه کنیم در باب اجزاء شاید بتوان گفت مفصلترین بیان مربوط به محقق عراقی است.^۱

مرحوم محقق اصفهانی نیز کلماتی دارند که باید در جای خودش مطرح شود ان شاء الله

بیان قول مختار و حق در مساله

الف) امارات

در مورد امارات که ما سابقا بیان کردیم، از این جهت که اعتبار امارات از باب امضای شارع یا عدم ردع شارع نسبت به یک طریقه عقلانی است، اگر ما امارات را از این جهت حجت بدانیم که حق هم همین است، گفتیم روش عقلا در باب ظواهر و امارات اخذ به امارات و اعتبار این امارات هست، صرفا به این جهت که اینها را طریقی به واقع می دانند و در غالب موارد معتقدند این امارات و طرق کشف از واقع می کنند و به همین جهت از موارد قلیلی که مخالفت با واقع پیش می آید چشم پوشی می کنند و شارع هم این طریقه را ردع نکرده و بلکه امضاء هم کرده و ما وقتی به سیره عقلا رجوع می کنیم می بینیم اگر عقلا به اماره ای عمل کردند و بعد کشف خلاف شد نمی گویند ما دیگر تکلیفی نداریم و وظیفه مان را عمل کرده ایم، بلکه خود را موظف به تحصیل واقع می دانند؛ بر همین اساس در شرعیات هم همینطور است، اگر اماره ای بر وجوب نماز بدون سوره قائم شود و نماز بخوانند بدون سوره بعد کشف خلاف شود عقلا خود را موظف می دانند اعاده کنند. بنابراین روشن شد طبق مبنای ما در امارات چاره ای جز قول به عدم اجزاء نداریم، مطلقا (چه در احکام و چه در موضوعات، چه کشف خلاف قطعی باشد چه ظنی، البته این به حسب قاعده اولیه است.

سوال: طبق این فرمایش پس در مواردی که ما قطع به حکمی داریم و پس از آن کشف خلاف شد، باز هم همین مساله هست، بله؟

استاد: در مواردی که کسی قطع دارد، آنجا جداگانه بحث شده که در آنجا هم بسیاری از بزرگان قائل به عدم اجزاء هستند. و اتفاقا این خودش دلیلی بر همین مناسبت که چرا این مباحث را در مورد قطع نمی گویند، چه فرقیست بین قطع و ظن معتبر. اگر مساله حجیت است که قطع حجیتش ذاتیست. ممکن است بگویند: «لا تناله ید الجعل» دست جعل به قطع نمی رسد و برای همین نمی گوئیم بر طبق قطع حکم ظاهری جعل شده است؛ ولی این جواب کافی نیست، درست است که ید جعل به قطع نمی رسد ولی اعتبار و حجیت مگر نمی تواند بوسیله قطع و با یک حجت ذاتی محقق شود؟ البته فعلا بحث ما در محدوده اصول و امارات است و گرنه در آنجا هم بحث هست.

ب) اصول عملیه:

سابقا اشاره شد که اصول عملیه طریقی به واقع نیستند، علت تشریح اصول عملیه دفع محذور ضرر و حرج و خروج از التزام به دین است پس آنچه در اصول عملیه مجعول است صرفا وظایف عملیه ایست برای مکلف در ظرف شک، اگر

^۱ نهاییه الافکار، مجلد اول (ج ۲ و ۱)، ص ۲۴۳

کسی به این وظیفه عملی‌اش اتیان کرد مثلا شخصی با تمسک به برائت حکم به عدم وجوب سوره در نماز کرد، بعد کشف خلاف شد، اینجا قاعده اقتضا می کند بگوییم مجزیست. چه فرقیست بین امارات و اصول عملیه بنا بر مبنای ما که در مورد امارات قائل به عدم اجزاء شدیم و در مورد اصول عملیه قائل به اجزاء می شویم، به نظر شما چه فرقی می کند؟ چرا اتیان به مؤدای امارات و طرق مجزی نیست اما اتیان به مؤدای اصول عملیه مجزیست، چرا؟

سوال: در اصول عملیه اگر بگوییم مجزی نیست نقض می شود غرض اصلی جعل حجیت برای اصول

استاد: موارد کشف خلاف آنقدر کم است که نمی شود گفت نقض غرض می شود، نقض غرض آنجاییست که ما راهی را در پیش بگیریم که ضرر و حرج شود یا موجب خروج از التزام به دین شود، لذا این پاسخ صحیح نیست، در این رابطه تامل بفرمایید تا جلسه بعد ان شاء الله

تذکر اخلاقی:

به دلیل اینکه امروز چهار شنبه است من یک روایتی را هم برای خودم هم برای شما می خوانم به جهت اینکه می خواهم این سنت ترک نشود، البته وقت هم گذشته. از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده که «مثل البيت الذي يذكر الله فيه و الذي لا يذكر الله فيه مثل الحي و الميت» خانه‌ای که در آن یاد خدا وجود دارد با بیت و خانه‌ای که در آن یاد خدا نیست، مثلشان مثل زنده و مرده است، به حسب ظاهر خانه حیات ندارد، جمادات اند، اما همین جمادات و اهلش، این مجموع اگر با یاد خدا باشند، خدا در متن زندگی باشد حیات دارد، یاد خدا فقط به زبان نیست، خدا باید حاضر باشد نه فقط قرآن بخوانند و ذکر بگویند، اگر اینچنین شد آن خانه زنده است و اگر اینچنین نباشد آن خانه زنده نیست هر چند دهها موجود زنده هم در آن زندگی کنند. توجه کنید که خانه که جماد است بواسطه یاد خدا می تواند اتصاف به حیات و ممات پیدا کند، پس یاد خدا با قلب انسان چه می تواند بکند که زنده است، همین قلب انسان اگر یاد خدا در آن نباشد حیات دارد و اگر نباشد در واقع مرده است. حیات انسان متوقف بر یاد خداست و یاد خدا به معنای یک حالت روحی مسلط بر نفس و روح انسان است، و یاد خدا علل همه خوبی ها و مانع همه بدیهاست، و همه این علوم و اصطلاحات باید ابزاری باشند برای رسیدن به آن حیات، انشاء الله خداوند وجود ما را مملو از یاد خودش قرار بدهد.